

کتاب

اصحاب استجاره و مسجد سہلہ

❧ ارجاع "زاد المسافرین" و حوائج مهمه به دیدار در مسجد سهله

❖ آیت الله شیخ محمود عراقی؛ از شاگردان آیت الله شیخ انصاری (رحمهما الله) {در کتاب دار السلام ص ۳۱۶} نقل کرده است: از این طایفه؛ شخص مؤید به تأیید سبحانی، آخوند ملا قاسم روضه خوان رشتی طهرانی است؛ و شرح این واقعه آن است که: روزی در خانه دوست یقینی، شریف خان قزوینی (زید غمزه)، سخن در ذکر بعض اشخاصی که در مانند این اعصار شرفیاب محضر آن بزرگوار شده اند، در میان آمد. او مذکور نمود که: ملا قاسم مذکور را هم در این خصوص واقعه ای است. و آن واقعه را ذکر نمود. چون واقعه را قابل ضبط دیدم، در مقام تحقیق سند برآمده که: این را خود از او شنیدی؟ یا آنکه به واسطه نقل می کنی؟ گفت: نه، بلکه از واسطه ثقه با ضبط و ذکاوت؛ و حفظ و فطانت، میرزا حسن شوکت شنیدم، که از ملا قاسم مذکور، بلا واسطه نقل و حکایت می نمود. استدعا کردم که این واقعه را؛ به خط خود میرزای مذکور درخواست کرده، برساند. بعد از چندی پاکتی مختوم رسانیدند؛ که در ظهر آن نوشته بود که: مهر سر پاکت، مهر خود آقای آقا میرزا حسن؛ و خط پاکت، خط خودشان است، در کمال اطمینان. جناب مستطاب عالی بدانند که آنچه در این پاکت نوشته شده، از دولب مرحوم مغفور، ملا قاسم آقا میرزا حسن شنیده؛ و نوشته اند. اگر بخواهند نقل کلام بفرمایند، مطمئن باشند. التماس دعا از بندگان عالی؛ در آخر شبها دارم. پس پاکت را گشودم. صورت خط این بود: مرحوم ملا قاسم رشتی (طاب ثراه) می فرمودند:

در زمان خاقان مرحوم مغفور میرو، فتحعلی شاه قاجار، برای اصلاح میان جنت مکانان؛ حاجی محمد ابراهیم کلباسی (مرجع تقلید) و آقا میر محمد مهدی (امام جمعه)، بر سر مسجد حکیم، به مناسبت دوستی قدیم با مرحوم حاجی،

مأمور اصفهان شدم، و در ورود به آن شهر؛ دو مجلس ملاقات با هر دو، و تبلیغ پیغامهای تهدید آمیز پادشاهی؛ نزاع فیما بین آن دو بزرگوار به صلح انجامید، و کدورت به صفا کشید. من هم منزل خانه حاجی بود.

در ایّام هفته، روزی که غیر از پنجشنبه بود، تفرّج کنان از شهر؛ رو به قبرستان تخت فولاد، که ارض متبرّکی است، بیرون رفتم. چون غریب آن دیار بودم، نمی دانستم؛ که جز شب جمعه؛ که مردم به زیارت اهل قبور آنجا می روند؛ و ازدحام تمام است، و همه چیز یافت می شود؛ اما سایر ایّام خلوت است، و جز گاه گاه زارع یا مسافر؛ دیگری آنجا عبور نمی کند، و دیگر کسی نیست، و چیزی یافت نمی شود. در میان خیابان که روان بودم، آرزوی قلیان کردم. یکنفر نوکر که همراه بود، گفت: اگر این خیال داشتید، می بایست بگویید؛ تا همراه برداشته شود. سایر اوقات غیر از شب جمعه، چون مردم اینجا نمی آیند و جمع نمی شوند، قلیان فروشها نمی آیند. گفتم: پس برای قلیان هم؛ از زیارت مراقد بزرگان که در این قبرستانند، صرف نظر نخواهم کرد. و رفتم به آن تکیه که قبر مرحوم میر (اعلی الله مقامه) است. از در داخل شدم، قبر هم همان جا است. ایستادم و مشغول خواندن سوره فاتحه شدم. یکی را در زاویه حیاط تکیه، نشسته دیدم. اگر چه تاج و بوق و پوستی نداشت، لکن شبیه درویشها بود. خطاب کرد و گفت: ملا قاسم، چرا وارد اینجا که شدی؛ به سنّت حضرت رسالت پناه (أرواح العالمین فداء) سلام نکردی؟ از این حرف خجل شدم، و عذر آوردم که: چون دور بودم، خواستم نزدیک شوم؛ آن وقت سلام کنم. فرمودند: نه، شما ملاها ادب ندارید. من از آن شخص هیبتی عظیم بر دلم نشسته، پیش رفتم و سلام کردم. جواب داده، پدر و مادرم را اسم بردند که: فلان و فلان بودند، و چون ولد ذکور از آنها نمی ماند، پدرت نذری کرده بود؛ که خداوند به او ولد ذکوری عنایت

فرمایید؛ که اهل حدیث و خبر شود. خداوند تو را به او کرامت فرمود، او هم به نذر خود وفا نمود. عرض کردم: بلی، این تفصیل را شنیدم. بعد گفتند: حالا خیلی میل به قلیان داری، در این چندتائی (چنته) من قلیان است. بیرون آر بساز، من هم می کشم. خواستم نوکرم را بخوانم؛ و ساختن قلیان را به او رجوع کنم. به محض خطور این خیال، فرمودند: نه، خودت بساز. عرض کردم: چشم. دست در چندتائی فرو برده، قلیانی بود. آب تازه ریخته! بدر آوردم، و تنباکو و ذغال؛ مو و (پر) قو و سنگ و چخماق؛ به قدر همان یکدفعه ساختن (بود)!

(قلیان را) ساختم. خودم کشیدم، به ایشان هم دادم. پس از يك دو بار تعاطی، {در روایت دیگری از این واقعه دارد: که وقتی ملای رشتی قلیان را تعارف می کند به ایشان؛ حضرتش قبول نکرده و می گویند: من نمی کشم، خودت بکش! ملا قاسم علی قلیان را کشید و حظ نفسش به عمل آمد.} سپس فرمودند: آتش قلیان را بریز، و در چندتای بگذار. اطاعت کردم. فرمودند: چند روز است وارد این مکان شده ام، و از اهل این شهر خوشم نمی آید، و میل نکردم وارد شهر شوم. اکنون اراده مازندران کرده ام، که به دیدن دوستی در آنجا بروم. و مرا گفتند که: در این قبرستان چند نبی علیهم السلام مدفون هستند که کسی نمی داند، بیا آنها را با من زیارت کن. و برخاسته چندتائی را به دست گرفته، روانه شدند. رسیدیم به جایی. فرمودند: اینجا است قبور آن انبیاء علیهم السلام. و زیارتی خواندند؛ که به آن عبارات در کتب ندیده بودم. من هم همراهی نمودم. پس، از آن قبور دور شدند؛ و فرمودند: عازم مازندران شده ام، از من چیزی به یادگار بخواه. "زاد المسافرین" خواستم. فرمودند: نمی آموزم. اصرار کردم. گفتند: روزی مقدّر است، تا هستی روزی تو می رسد. گفتم: چه شود که از در بدری نرسد؟ فرمودند: دنیا این قدر قابل نیست. عرض کردم: این استدعا نه از برای

دنيا دوستى است. فرمودند: پس چرا از چيزهاى منتخبه دنيا خواستى؟ باز استدعاى خود را تكرر كردم. فرمودند: اگر مرا در مسجد سهله ديدى، به تو مى آموزم. عرض كردم دعائى به من بياموزيد. فرمودند: دو دعا به تو مى آموزم؛ يكى مخصوص خودت، و يكى اينكه نفعش عام باشد، كه اگر مؤمنى در بليه اى افتد بخواند؛ مجرب است. و هر دو دعا را قرائت فرمودند. عرض كردم: افسوس كه قلمدان با خود ندارم، و نمى توانم حفظ كنم. فرمودند: من قلمدان دارم، از چندتائى به در آور. دست در چندتائى كردم، نه قليانى بود و نه لوازم ساختن قليان! فقط قلمدانى با يك قلم و يك دوات، و قطعه كاغذى به قدر نوشتن آن دعاها! متأمل و متعجب شدم! به من تندي فرمودند: زود باش، مرا معطل مكن، كه مى خواهم بروم. من هم به اضطراب سر به زير افكنده، مهياي نوشتن شدم. اول دعائى مخصوص را املاء كردند؛ و نوشتم. چون به دعائى ديگر رسيدند و خواندند: {يا محمد يا عليّ يا فاطمة يا صاحب الزّمان ادركني ولا تهلكني}؛ قدرى صبر كردم! فرمودند: اين عبارت را غلط مى داني؟! عرض كردم: بلى! چون خطاب به چهار نفر است! فعلى بعد از آنها مى بايست جمع گفته شود! فرمودند: خطا اينجا گفتم! ناظم كلّ، حضرت صاحب الامر (صلوات الله عليه) است، و غير را در ملك او تصرفى نيست، محمد و عليّ و فاطمة (صلوات الله عليهم) را به شفاعت نزد آن بزرگوار مى خواهيم، و از او به تنهاى استمداد مى كنيم. ديدم جواب متينى است! و نوشتم. همين كه تمام شده، سر بلند كردم. ايشان را، (به هر طرف نگرستم) نديدم. از نوكرم پرسيدم، او هيچ نديده بود.

با آن حال، كه مثل آن در من پيدا نشده بود، به شهر و به خانه حاجى محمد ابراهيم آمدم. در كتابخانه بودند. گفتند: آخوند مگر تب كرده اى؟ گفتم: نه، واقعه اى بر من گذشته. نشستم و به ايشان حكايت كردم. گفتند: اين دعا را

آقای بید آبادی آقا محمد؛ به من آموخته اند، و در پشت کتاب دعا نوشته ام. برخاستند کتاب مزبور را آورده، {ادرکونی ولا تهلکونی} دیدند، حک کرده؛ هر دو را فعل مفرد نوشتند، و دیگر با کسی این واقعه را به میان نیاوردم.

چند روز دیگر هم عازم تهران شدم، و در (مسیر) رفتن، چون در کاشان؛ دیدن از مرحوم حاجی سید محمد تقی پشت مشهدی (۱۱۸۹-۱۲۵۹ هـ.ق) نکرده بودم، در برگشتن خواستم تلافی کنم. عصر پنجشنبه بود. رفتم به پشت مشهد؛ و از ایشان دیدن کرده، مجلس روضه خوانی داشتند. به من هم تکلیف کردند که: به منبر بالا رو؛ و حدیثی بخوان. اجابت نمودم. و چون نزدیک غروب آفتاب شد؛ خواستم به منزل بروم نگاهم داشتند، و بودیم تا وقت خواب شد. معلوم شد که جناب سید هم در بیرونی می خوابند. فرمود: بستی برای آخوند، به همان اتاق خوابگاه من بیاورید. آوردند، و هر دو به جامه خواب رفتیم، و دراز شدیم. بعد از خوابیدن و لمحۀ ای آرمیدن، جناب سید فرمود: آخوند، اگر (آن روز) اصرار کرده بودی، از زاد المسافین هم محروم نمی ماندی! از شنیدن این سخن برخاستم، و عرض کردم: بلی؟! (کدام روز؟! جناب سید فرمود: آن روزی که در تخت فولاد در تکیه میر بودی! پرسیدم: مگر آن شخص که بود؟! فرمودند: آقا امام زمان علیه السلام بودند. پرسیدم: شما از کجا می دانید که او امام زمان علیه السلام بود؟! جناب سید فرمود: بخواب، من با آن شخص دوستم، (هفته ای یک شب اینجا تشریف می آوردند). و اگر تا من زنده ام این سخن از من بازگو نمایی، معفو نخواهی شد از من. (فقرات داخل پرانتز برگرفته از روایتی غیر از شیخ محمود عراقی است).

و تا آن وقت، هنوز مرحوم حاج ملا احمد نراقی، شأن و شهرتی پیدا نکرده، امر سید مخفی بود. پس از آنکه فاضل نراقی به روی کار آمد؛ و میانشان به مشاجره کشید، و هر دو به طهران احضار شدند، و آمدند، من به دیدن سید مذکور رفتم.

چون مرا دیدند، فرمودند: آخوند، آن راز را که اظهار و ابراز نکرده ای؟ عرض کردم که: خود شما بهتری دانید. فرمودند: نه، هنوز نگفته ای. و مادام که جناب سیّد (رحمه الله) زنده بود؛ و حیات داشت؛ آن راز را به کسی ابراز نکردم.

مؤلف (دار السلام) گوید

۱- ظاهر این است؛ که آن بزرگوار؛ خود آن حضرت بوده، نه آنکه از اوتاد یا آنکه از ابدال، چنانچه بعضی گمان و خیال کرده اند؛ و شاهد بر این، قول آن بزرگوار است که فرمود: اگر مرا در مسجد سهله دیدی؛ به تومی آموزم؛ زیرا که آن بزرگوار غالباً در آن مسجد دیده شده، و هر کس که اراده شرفیابی خدمت آن حضرت می نماید، يك اربعین، یعنی چهل چهارشنبه در آن مسجد بیتوته می نماید و می بیند، یا به آن طور که در وقت دیدن هم می داند که خود آن جناب است، و یا آنکه بعد از مفارقت؛ عالم و قاطع می گردد؛ چنان که مکرراً برای اخیار اتفاق افتاده، و در واقعه ملا عبد الحمید قزوینی (رحمه الله) گذشت؛ و این طریقه در نزد ساکنین و مجاورین نجف اشرف، معهود و معروف است، و عادت جاریه اخیار بر این جاری و استقرار دارد؛ و شاید مراد آن بزرگوار هم از این کلام این بود که این سر بزرگ را، که ودیعه ارباب اسرار است، به این سهولت و آسانی بدون تعب و زحمت؛ آموختن نشاید، زیرا فایده ای که بدون زحمت به دست می آید، به آسانی هم می رود، به خلاف آنکه به زحمت تحصیل شده، که مقدار آن در انظار؛ مانع از آن است که به غیر اصحاب کار و ارباب اسرار؛ عطا شود. پس لابد ریاضت بیتوته مسجد سهله را؛ اهلیت این سر می خواهد، و می شود که مراد آن حضرت از این عبارت، افاده این باشد که: من همان بزرگوارم که در مسجد سهله او را می جویند و می یابند، تا آنکه امر مشتبّه نماند؛ و نگویند که او از مرتاضین، یا آنکه از ابدال بود، و از بیان

مرحوم حاج سید محمد تقی هم بوی این مطلب می آید، زیرا که کتمان رؤیت ابدال را باعثی به نظر نمی آید بلکه، ایضاح از آن هم مانعی نداشت.

۲- و اما آخوند ملا قاسم مزبور؛ پس او از معاریف و ثقات قوم است، و حقیر هم او را در سال شصت و نه بعد از هزار و دویست هجری، در طهران ملاقات نمودم. از ائمه جماعت دارالخلافه بود، و در مسجد پای منار، در محله عودلاجان و راسته باب شمیران، که واقع در جنب مدرسه میرزا صالح می باشد، نماز می کرد، و گاه گاه هم بر منبر، موعظه و روضه و ذکر احادیث می نمود.

۳- و جناب حاج محمد تقی پشت مشهدی را هم، اگر چه حقیر ملاقات نکرده بودم، لکن به علاوه علم و ورع و تقوی و طاعت و عبادت، معروف و مشهور بود.

مرقد میر فندرسکی در تکیه میر در تحت فولاد اصفهان



توضیحات

{۱}. از مساجد سبعة اصفهان؛ مسجد حکیم است، که بنای دوره صفوی در (۱۰۶۷ ه.ق) توسط طبیب شاه عباس ثانی؛ حکیم داوود هندی (تقرب خان) بوده، و در محل ویرانه‌های مسجد جامع دیلمی از قرن چهارم هجری احداث شده است.

{۲}. حاج محمد ابراهیم بن محمد حسن کلباسی (۱۱۸۰-۱۲۶۱ ه.ق) از تلامذه بزرگانی همچون حکیم ملا محراب گیلانی، حکیم ملاعلی نوری، حکیم آقا محمد بیدآبادی، علامه سید بحر العلوم، وحید بهبهانی، ملامهدی نراقی، صاحب ریاض، و میرزای قمی بود، و استاد بزرگانی مانند حکیم حاجی سبزواری و میرزای شیرازی بزرگ است.

{۳}. امامت حاجی کلباسی در مسجد حکیم؛ ادامه امامت استادش آقا محمد بیدآبادی بوده است. و تمام عمر در این مسجد اقامه نماز و تدریس می نموده است، و حتی مقبره او نیز مقابل درب ورودی مسجد واقع شده است.

{۴}. میر محمد مهدی بن مرتضی خاتون آبادی، مشهور به آقابزرگ، (۱۱۸۵-۱۲۶۳ ه.ق) در آنوقت امام جمعه اصفهان بوده، و در مسجد صاحب الزمان (مسجد شاه) اصفهان اقامه نماز جمعه می نموده است. فتحعلی شاه قاجار پس از وفات امام جمعه تهران، در (۱۲۳۶ ه.ق) وی را به تهران فراخواند و ضمن تکریم فراوان؛ او را به امامت جمعه این شهر منصوب کرد. منصب دولتی امام جمعه تهران؛ تا سقوط خاندان پهلوی؛ در خاندان خاتون آبادی باقی بود.

{۵}. شرح و جزئیات منازعه بین امام جمعه اصفهان و حاجی کلباسی در روایت واقعه ذکر نشده، اما از اینکه این منازعه منجر به ارسال فرستاده شاهی و پیغام های تهدید آمیز شده؛ معلوم می شود، يك منازعه شخصی نبوده، و منجر به توابع اجتماعی گردیده؛ که دخالت پادشاه را در پی داشته است، اگرچه ملاقاسم رشتی

فرستاده شاهی؛ در مقام اشاره به مأموریت خود؛ طوری نقل می کند که طرفین را دخیل در منازعه و مقصر می نماید، اما از اینکه علیرغم منازعه امام جمعه بر سر مسجد حکیم (که قاعدتا به تصدی و امامت مسجد مربوط می شده) می بینیم که بعد اتمام مأموریت فرستاده شاهی و رفع نزاع؛ اما مسجد حکیم همچنان در ید حاجی کلباسی باقی مانده است، معلوم می شود که در این منازعه؛ حاجی کلباسی ذی حق تشخیص داده شده، و در حقیقت امام جمعه متعرض بوده؛ که با دخالت پادشاه؛ منع او شده است، احضار امام جمعه به پایتخت بعداً؛ برای تصدی امامت جمعه؛ بجز رفع حاجت؛ نوعی ختم کلی زمینه های این غائله نیز می باشد، البته ظاهراً منازعه صاحب منصب امام جمعه اصفهان با حاجی کلباسی؛ توسط شخص دیگری از خاندان امام جمعه (محمد حسن بن محمد حسین بن عبد الباقي خاتون آبادی) ادامه داشته، و این بار موضوع نزاع؛ ملکیت "حمامی" است؛ که در تصرف حاجی کلباسی بوده؛ و آنرا از پدرش به ارث برده، که امام جمعه وقت؛ مدعی وقف بودن آن؛ و بدنبال خلع ید حاجی کلباسی بوده است، حاجی هم سند ملکیت آن حمام را داشته؛ اما در لابلاي اوراق و کتابهای کتابخانه اش پیدا نمی کرده است، تا اینکه توسل خاصی که مخصوص پیدا شدن گمشده است {يَا رَاَدَ الشَّمْسَ لِعَلِّيْ بِنِ اَيِّ طَالِبٍ اُرْدُدْ عَلَيَّ ضَالَّتِيْ = ۱۱۶ مرتبه} را در پیش از ظهر روز جمعه بجا آورده، و در خواب؛ استادش مرحوم آیت الله آقا محمد بیدآبادی را می بیند؛ که به او می گوید: محل سند؛ در لابلاي اوراق و مخطوطات من؛ در اتاق بالای خانه من؛ در جای غبار گرفته ای است، به مناسبت اینکه مرحوم بیدآبادی؛ وصی پدر حاجی کلباسی بوده؛ و از ایام کودکی متولی سرپرستی حاجی کلباسی شده؛ و لذا مدارك او نزد ایشان بوده است، که با پیدا شدن اسناد؛ و طرح آنها؛ رفع نزاع امام جمعه می شود. شرح این واقعه (توسل و رفع نزاع بر سر حمام) در احوالات حاجی کلباسی ثبت شده است.

{۶}. تاریخ رخداد واقعه تشرف در مقبره میر فندرسکی؛ ذکر نشده است، اما چون به تاریخ منازعه امام جمعه اصفهان (میر محمد مهدی خاتون آبادی) با حاجی کلباسی بر سر مسجد حکیم، مرتبط است، پس قاعدتا باید در حیات اشخاص اطراف واقعه باشد، وفات امام جمعه (۱۲۶۳ هـ) حاجی کلباسی (۱۲۶۱ هـ) فتحعلیشاه (۱۲۵۰ هـ) ملا قاسم رشتی (بعد از ۱۲۶۹ هـ) است، که نتیجه می شود قبل از (۱۲۵۰ هـ)، و با توجه به انتقال امام جمعه به تهران برای امامت جمعه در (۱۲۳۶ هـ)، فلذا تاریخ رفع نزاع و نیز تاریخ رخداد واقعه تکیه میر فندرسکی؛ باید قبل از این تاریخ باشد.

{۷}. در اصفهان تنها يك تکیه میر علیه السلام وجود دارد، و آن هم تکیه میر فندرسکی علیه السلام در قبرستان تخت فولاد است، که نسبت و شهرتش از مرقد شریف میر ابوالقاسم فندرسکی علیه السلام است، و این تکیه ارتباطی به میر داماد علیه السلام ندارد، بلکه از مسلمات است که جنازه مرحوم میر داماد علیه السلام به نجف اشرف منتقل؛ و در جوار شریف حرم علوی علیه السلام دفن گردید، فلذا آنچه در نسخه ها و یا نقل این واقعه ذکر شده (تکیه میر داماد علیه السلام) صحیح نبوده، و ناشی از تصحیف نُسَخ یا سهو ناقلان؛ و یا اشتباه در تطبیق "میر" به "میر داماد علیه السلام" است. بنا بر مفاد این واقعه؛ این بقعه از **مشاهد مهدوی علیه السلام** است.

{۸}. اینکه حضرت فرموده اند: {ملا قاسم، چرا وارد اینجا که شدی به سنت حضرت رسالت پناه (أرواح العالمین فداء) سلام نکردی؟} مقصود سلام به اهل قبرستان؛ و مدفونین آنجاست، که در هنگام ورود و قبل از آن؛ سلام کند بر ایشان به مانند متون وارده در این باب: {السلام علی أهل لا إله إلا الله...}.

{۹}. تعبیر صاحب واقعه (ملا قاسم رشتی) در توصیف زی و لباس شخصیت مورد زیارت؛ (اگر چه تاج و بوق و پوستی نداشت، لکن شبیه درویشها بود)

ضمن نفی اوصاف شاخصه این طایفه؛ در عین بکاربردن لقب آنهاست، که نتیجه اش می شود: "لباس سفید بلند تا نیم ساق و محاسن بلند و احیاناً گیسوان" که همگی جزو آداب مستحبه لباس و زئی هر مؤمن است، و چه بسا به همراه داشتن چنجه ای بر دوش، سبب آن تشبیه و تسمیه گردیده است، نظیر این هیئت را در واقعه تشرّفی دیگر؛ به عنوان "لباس اهل سیاحت" نقل کردیم. البته زی و هیئت ناشناس؛ به صورت لباس اصناف مختلف مردم (کشاورز، چوپان، ...) جزو سیره حضرت صاحب الزمان علیه السلام در بسیاری از تشرّفات نقل شده است.

{۱۰}. اینکه فرموده اند: {چند روز است وارد این مکان شده ام، و از اهل این شهر خوشم نمی آید، و میل نکردم وارد شهر شوم} موضوع اکراه حضرت امام زمان علیه السلام از مردم و شهر اصفهان؛ در وقت رخداد این واقعه تشرّف (تکیه میر)؛ و امتناع از ورود به شهر و اقامتشان در قبرستان تخت فولاد؛ امری است لازم به تأمل و بررسی، که آیا این اکراه اعراض کلی و مستمری است نسبت به این شهر و همه مردمانش؟ یا اینکه شبیه اعراض و انکاری است که حضرت امام مجتبی علیه السلام در عبور از اصفهان؛ نسبت به این شهر و مردمش داشته اند، و بخاطر وجود و سلطه افراد منحرف فعال؛ و پیروی عامه مردمان آن دوره (قبل از اسلام) از آنها بوده است؟ از آنجا که تشریف فرمایی حضرت صاحب الامر علیه السلام به شهر اصفهان در عصور مختلفه و در وقایع تشرّف متعدده ای ثبت شده است، که بجز سه موضع در تخت فولاد (که آنوقت بیرون شهر بوده)، مواضع دیگری داخل شهر قدیم {مانند منبر صاحب الزمان در مسجد جامع و مسجد لبنان، کنار باغچه محله بیدآباد، درب مدرسه باقریه درب کوشک، دالان و ورودی مدرسه جده کوچک، بازار خربزه فروشان (بازار میوه و تره بار سبزه میدان نزدیک مسجد جامع)} از اماکن منسوب به حضرت و از مشاهد مهدوی علیه السلام

محسوب می شود، بلکه برخی از کارگزاران حضرتش نیز از این شهر بوده اند، و بالاتر از همه؛ از همان ابتدای دوران غیبت (صغری) حضرتش در این شهر وکیل داشته اند (ابن بادشاله)، فلذا اگر اه حضرتش (از عموم مردم و فضای شهر اصفهان) در زمان رخداد این واقعه تشرّف (تکيه مير)؛ چه بسا امری محدود به همان ایام و سالها بوده است، برای تشخیص علت آن؛ نیاز به شناخت حاکمان؛ و اوضاع شهر؛ و احوال عامه مردم اصفهان؛ در آن دوره می باشد، که با بررسی تواریخ فوق و تحدید فترت مربوطه؛ بدست می آید.

یکی از اسباب ناراضی حضرت صاحب الامر علیه السلام مسامحه یا مشارکت برخی از مردم؛ یا سکوت عامه ایشان؛ نسبت به منکرات اجتماعی است، که می تواند از موجبات اعراض و انکار حضرتش از مردم؛ و عدم ورود به شهر؛ در ایام رخداد واقعه (تشرّف در تکيه مير) شده باشد. و از جمله منکرات اجتماعی موضوع تخریب قبور و بقاع مؤمنین و صالحین است؛ که در زمان فتحعلیشاه رواج داشته، همچنانکه در زمان عبور حضرت امام مجتبی علیه السلام فعالیت جادوگران و رواج آنها میان مردم؛ سبب اعراض حضرتش گردید.

{۱۱}. اینکه فرموده اند: {در این قبرستان چند نبی علیهم السلام مدفون هستند که کسی نمی داند، بیا آنها را با من زیارت کن. و برخاسته ... روانه شدند. رسیدیم به جایی. فرمودند: اینجا است قبور آن انبیاء علیهم السلام. و زیارتی خواندند که به آن عبارات در کتب ندیده بودم. من هم همراهی نمودم. پس، از آن قبور دور شدند} این کلام حاکی از وجود يك محل که در آن قبر چند پیامبر علیهم السلام است که مردم اصفهان آنرا نمی شناسند، و این باید غیر از محلی باشد؛ که امروزه در قبرستان تخت فولاد اصفهان وجود دارد؛ که به قبر یوشع نبی علیه السلام معروف است، از جمله علمایی که این مرقد را یاد و یا تأیید کرده اند، مرحوم آیت الله محقق خوانساری

صاحب روضات الجنات می باشد، یوشع نبی علیه السلام مدفون در این محل غیر از یوشع نبی علیه السلام وصی حضرت موسی علیه السلام است، و از دیگر انبیای بنی اسرائیل می باشد، این مرقد از دوران قبل از اسلام برای مردم اصفهان شناخته شده؛ و مورد زیارت بوده است، در دوران آل بویه دارای بقعه شده، که این بنا در دوران صفویه؛ تجدید و تکمیل شده است، اما متأسفانه این بقعه به همراه بقعه لسان الأرض؛ که محل حضور حضرت امام مجتبی علیه السلام و مصلاهی حضرت و محل ظهور کرامت سخن گفتن با زمین با حضرت امام حسن سبط النبی علیه السلام بود، همگی توسط حاکمان محلی؛ به بهانه نماسازی برای قبرستان شهدا؛ در سالهای اخیر تخریب شده! و تنها سنگ قبری معمولی؛ بدون سایبان و سقف؛ بر قبر پیامبر الهی علیه السلام نصب شده است!! و بقعه شریفه لسان الأرض (مقام و محراب و محل اعجاز امام مجتبی علیه السلام) هم تبدیل به باغچه شده است!!! دشمنان آثار انبیاء و اوصیای الهی علیه السلام به این قدر اکتفا نکرده؛ و در این سال (۱۳۹۴ هـ.ش) بوسیله حاکمان محلی اصفهان تصویب کرده اند؛ تا کل این مکان مقدس تخریب و محو شده!!!! و تبدیل به سالن اجتماعات گردد!!!! در این برنامه تخریب؛ شورای شهر (که منتخب مردمند) نیز دخیل است، و وزر و نکبت این عمل برای انتخاب کنندگان نیز باقی می ماند. این (برنامه تخریب) در حالی است؛ که زمین این محل متر به متر آن؛ دارای مالک با اسناد ثبती است، که آنها را برای دفن اموات خویش خریداری کرده اند، و اکنون هم اموات مؤمنین و مؤمنات؛ بلکه اخیار و صلحا و علمای اصفهان در این مکان شریف مدفوند، و بیش از ۲۰۰ قبر در معرض تخریب است، و افزون بر اینها؛ این محل ثبت فهرست آثار ملی ایران بوده؛ و در فهرست موقت یونسکو نیز مطرح می باشد، که این دو امر؛ حجت بر لامذهبان است. در دوره صفویه چهارصد تکیه در قبرستان تخت فولاد

اصفهان بوده، که از اواخر این دوره تخریب آنها شروع شده، و در دوران فتحعلیشاه و ناصرالدین شاه قاجار ادامه داشته، در عصر طاغوت پهلوی اول (به نام ایجاد فرودگاه و پایگاه هوایی و محله مفت آباد و ایجاد خیابان و میدان و اماکن دولتی و مسکونی) این تخریب شدت و وسعت یافت، و بخشهای بسیاری از قبور تخت فولاد؛ مورد تعرض و تخریب واقع گردید.

{۱۲}. مقصود از زاد المسافرین هم؛ "کیمیای الهی و بی صنعت" است، کیمیا دو قسم است: ۱- کیمیای صنعتی: که با استحصال اکسیر (که تهیه اش خود از سخت ترین امور است، و هزاران نفر؛ عمرها و مالها بر سر آن به باد داده و بدان نرسیده اند) و بکار بردن و آمیختن آن با مس؛ طلا بدست می آید. ۲- کیمیای الهی: که با طی ریاضات و توسلات معنوی بدست آمده؛ و یا خود بخود و با ترقی در مدارج روحانی حاصل می شود، و یا با عنایت اولیای الهی اعطا می گردد. این نوع کیمیا خاصیتی است که در دست یا بدن شخص پدیدار شده، که با تماس آن با اشیاء و فلزات؛ آنها تبدیل به طلا می شوند، شخصیتهای متعددی به این مرتبه نائل شده اند، از جمله آنها میرفندرسکی است، و شهرت این توانایی درباره ایشان بجدی بود؛ که به سرتاسر بلاد اسلامی؛ و تا سرزمین هند و مرزهای چین نیز رسیده بود، قضیه کیمیا شدن بدن او؛ در چند منبع از منابع رجالی و تذکره ها ذکر گردیده است، این اعتقاد بجدی شده بود که عده ای از هند؛ در صدد ربودن جسد شریف میرفندرسکی رحمته الله علیه بر آمده بودند، این واقعه در تواریخ؛ مجموعاً اینطور ثبت شده است: {بقعه مبارکه میرفندرسکی رحمته الله علیه مزار قاطبه اهل جهان؛ و مورد توجه اهل معناست، و از ابتدا به قصد زیارت او از اقصای بلاد هندوستان؛ مخصوصاً راه می نور دیده اند. و بخاطر اعتقاد به اینکه بدن و جسد میر رحمته الله علیه کیمیاست (و آهن و برنج و مس را اگر به بدن او می مالیدند، طلا می شد) فلذا

بعد از فوت او؛ مرتاضین هندوستان اتفاق کرده، مخفیانه به اصفهان آمدند و خواستند که قبر او را به نقب کنند، و جسد او را به ولایت خود برده باشند، متولی بقعه مبارکه میر علیه السلام؛ شب هنگام در خواب دید میر فندرسکی علیه السلام را، و از نیت آنها در خواب او را اخبار نموده، چون صبح شد؛ اعظم اشرف را از این معنی اطلاع داد، همگی اهتمام ورزیده؛ و ممانعت کردند. لهذا مقدار معینی از اطراف قبر را کردند؛ عرض و طولاً و عمقاً، و قبر او را از اطراف؛ با ساروج چیدند، و محکم کردند، سپس سرب را آب کرده؛ و بر اطراف او ریختند؛ تا کسی نقب نزند، آنگاه قیراندود کردند. و سدّی حائل (چون سدّ اسکندر ما بین جسد شریف و آن یاجوج صفتان) از ساروج و سرب و قیر قرار دادند.

{۱۳}. چه بسا علت اینکه آخوند ملا قاسم رشتی در تکیه میر علیه السلام به این فکر افتاده؛ که از حضرت مهدی علیه السلام زاد المسافرین (کیمیای الهی) بخواهد؛ همین احوال و کرامات میر فندرسکی علیه السلام بوده است.

{۱۴}. پشت مشهد؛ از محلات کاشان، که به مناسبت مجاورت با مشهد امامزاده حبیب، بدین نام موسوم است، و سادات پشت مشهدی؛ از سادات محترم؛ و همواره در میان ایشان علماء و فضلا بوده اند.

{۱۵}. مرحوم آیت الله حاجی سید محمد تقی پشت مشهدی (۱۱۸۹-۱۲۵۹ هـ) از تلامذه صاحب ریاض، و از مراجع تقلید، و اهل کرامات بوده، و توفیق تشرّف به زیارت حضرت صاحب الأمر علیه السلام داشته است.

{۱۶}. علوّ همت از توفیقات عالیّه است، و از مواردش همین مواقع حاجتخواهی و فرصتهای ناب است، و اینکه مؤمن بداند چه بخواهد؛ که جامع همه نیازهای دنیوی و اخروی و کمالات روحانی باشد، اگرچه زاد المسافرین (کیمیای الهی) از امور فوق العاده و از مقامات معنوی است، امّا در هر صورت؛ بخاطر نتایج آن؛ و

بخصوص اگر خود شخص خواهان و بدنبال آن بوده؛ از سنخ امور دنیوی است، و آنچه در ادامه و بعد از واقعه در کاشان می بینیم {که مرحوم حاجی سید محمد تقی پشت مشهدی (که اهل کرامات و ارتباط با ناحیه مقدسه بوده) به او می گوید: اگر اصرار کرده بودی، از زاد المسافرین هم محروم نمی ماندی} به معنای امکان تحصیل کیمیای الهی در آن واقعه بوده، نه اینکه قصور همت؛ و تأسف باشد بر اینکه چرا بر این خواسته (غیر اعلی) اصرار نکردی؟ در هر صورت؛ کیمیا (ولو از نوع الهی) را خواستن؛ دور از شأن کسی است که به وی رخصت داده شده؛ تا حاجتی مهم بخواهد، که بتوان با آن سعادت دنیا و آخرت را بدست آورد، همچنان که در احوالات مرحوم جعفر آقای مجتهدی آمده است، که بعد از سالها اعتکاف و خدمت و عبادت در **مسجد سهله** و کوفه و مشاهد عتبات؛ وقتی از ناحیه حضرت امام حسین علیه السلام به او کیمیا عطا می شود؛ ایشان عرض می کند: سیدی و مولای؛ کیمیا درد مرا دوا نمی کند! جعفر کیمیای محبت شما اهل بیت علیهم السلام را می خواهد! فلذا ملاقاسم رشتی نیز می توانست بسیار ارزشمندتر از زاد المسافرین (کیمیای الهی) را درخواست کند، مانند معرفت و محبت کامله وجود مبارک حضرت صاحب الزمان علیه السلام و توفیق ارتباط مستمر با حضرتش، وفقنا الله بذلك.



پژوهشگده ها و آموزشگده هاى بنىاد حىات اعلى

علوم معرفت الهى - علوم زبان وحى - علوم كلام وحى

علوم تلاوت كلام وحى - علوم كلام خازنان وحى - علوم فقه آئين الهى

علوم تقويم نجوم تخم - علوم طب جامع - علوم پاكزىستى

آموزش برتر (اعلى) - علوم برتر (اعلى) - علوم توانمندى بانىروى الهى

علوم عمارت برتر - علوم انسب و تبارشناسى - رسانه هاى حىات اعلى

طرح و برنامهى رىزى پژوهشى و مديريت و اشراف علمى

دارالمعارف الإلهية

نشر ششم: يازدهم جمادى الآخرى ١٤٣٧

www.Aelaa.net

aelaa.net@gmail.com

والحمد لله رب العالمين